

# نقدی بر تئوری «فربه تر از ایدئولوژی»

دکتر عماد افروغ

☆ دین، علاوه بر ادامه پایه‌ای برای وحدت و همبستگی گروهی با عرضه یک چارچوب نمادین، پیروان را قادر می‌سازد تا موقعیت خود را در عالم تشخیص دهند.

دهه‌های ۴۰ و ۵۰ هـ. ش مصادف است با اوج فعالیت‌های دانشجویی در این سالها جو غالب دانشگاهها به گونه‌ای است که کلیه دانشجویان در برابر اندیشه‌ها و ایدئولوژیهای مختلف سیاسی و همچنین مسائل عمده جامعه و واکنش نشان می‌دهند. در این مقطع دو جریان عمده و مسلط دانشجویی که تقریباً تمام جریانات فرعی به آن ختم می‌شدند جریانات مارکسیستی و جریانات مذهبی بودند. هرچه به سالهای پایانی دهه ۵۰ نزدیک می‌شویم تفکر مذهبی، جریانات روشنفکری مارکسیستی را که با شعار عدالت اجتماعی، نفی استثمار و نفی حکومت طبقاتی و ضدیت با سرمایه‌داری غربی پایگاهی دردانشگاهها به دست آورده بود تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

ورود حضرت امام خمینی (ره) به مثابه مرجع تقلید به صحنه سیاست و موضعگیریهای قاطع ایشان در برابر انجمنهای ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی و روشنگریها و فعالیت‌های دو اندیشمند سیاسی معاصر یعنی مرحوم استاد شهید مطهری و مرحوم دکتر شریعتی دردانشگاه و همچنین بافت مذهبی جامعه گامی اساسی در جهت چرخش فوق بود. در این بین مرحوم شریعتی نقشی مؤثر در احیای مذهب، ایجاد شور و انگیزه فعالیت سیاسی دردانشجویان و مارکسیسم زدایی از دانشگاه و فعالیت‌های سیاسی دانشجویان ایفا کرد.

یکی از تعابیر تازه‌ای که با ورود به صحنه سیاست بر تداوم مبارزه و حضور معنادار، آگاهانه و مسئولانه دانشجویان در صحنه سیاست نقشی مؤثر داشته، تعبیر ایدئولوژی است. تعبیری که به کرات از سوی روشنفکران دینی به ویژه شهید مطهری و مرحوم شریعتی به کار گرفته شد و

در نهایت با تعبیری خاص از ایدئولوژی اسلامی که دلالت بر ایجاد نظام اجتماعی و سیاسی اسلامی داشت، در کنار رهبرها و هدایت‌های رهبری که او نیز به دنبال استقرار نظامی اسلامی بود انقلاب اسلامی رقم خورد. شورانقلابی بر آمده از ایدئولوژی اسلامی نه تنها سرمایه اصلی در مقابله با گروهکها و توطئه‌های داخلی و خارجی بود که پشتوانه اصلی مقاومت در طول هشت سال جنگ تحمیلی نیز محسوب می‌شد.

بعد از پایان جنگ تحمیلی و شروع مجدد بحث‌های روشنفکری و آغاز به اصطلاح «دوران استقرار» نظام، تعبیری خاص از ایدئولوژی توسط بعضی از روشنفکران مذهبی به کار گرفته شد که نافی تعابیر ایدئولوژیک مرحوم شریعتی و شهید مطهری بود.

تعبیر مزبور از ایدئولوژی، تعبیری است که دانشجویان را از شور و حرکت انداخته، دروادی حیرت و سرگردانی رها کرده و در بهترین حالت به یک فیلسوف شکاک یا عارفی متزوی مبدل می‌سازد. طبعاً با این تعبیر باید رسالت تاریخی دانشجویی را به خاطر هاسا سپرد و تداوم این رسالت را آرزوی دست‌نایافتنی تلقی کرد. شاید در شرایط حاضر، اساسی‌ترین رسالت دانشجویان آشنایی با این تعبیر از ایدئولوژی و دریافت وجه افتراق آن با تعابیر ایدئولوژیک شهید مطهری و به ویژه مرحوم شریعتی باشد. با این شناخت است که دانشجوی می‌تواند آگاهانه دست به انتخاب بزند و آینده رسالت و تعهد سیاسی خود را معلوم سازد.

قبل از پرداختن به تعبیر مزبور از ایدئولوژی و مقایسه فوق، آشنایی با مفهوم ایدئولوژی و تعابیر مختلف از آن ضروری می‌نماید. توضیح آنکه چون تعبیر فوق از ایدئولوژی عمدتاً در نقد دیدگاه مرحوم شریعتی به رشته تحریر درآمده است، در این مقاله عمدتاً به انطباق آن با دیدگاه مرحوم شریعتی پرداخته و بررسی دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری را به وقت و مجال دیگر وامی‌گذاریم.

با مرور بر دیدگاههای مختلف و متنوع درباره ایدئولوژی می‌توان تعابیر موجود را به سه دسته

تقسیم کرد که به ترتیب تقدم زمانی عبارتند از: الف) تعبیر خنثی یا بی‌طرف از ایدئولوژی ب) تعبیر انتقادی و منفی از ایدئولوژی (ج) تعبیر جانبدارانه و مثبتی بر همیشگی و اجتناب‌ناپذیر بودن ایدئولوژی

الف) تعبیر خنثی یا بی‌طرف از ایدئولوژی واضح مفهوم ایدئولوژی یعنی دستوت دی‌تریسی<sup>(۱)</sup> که از این مفهوم برای توصیف علم جدید - یعنی علمی که به تحلیل نظام یافته ایده‌ها و احساسات، زمینه‌های ظهور، ترکیب و پیامدهای آن می‌پردازد - استفاده کرده است و همچنین لنین<sup>(۲)</sup>، لوکاج<sup>(۳)</sup> و مانهایم<sup>(۴)</sup> جوان برداشتی خنثی از این مفهوم داشته‌اند.<sup>(۵)</sup> برداشتهای خنثی، پدیده‌های ایدئولوژیک را الزاماً منحرف‌کننده و متضمن تحریف واقعیات یا درآمیخته با منافع گروهی خاص نمی‌دانند. ایدئولوژی جنبه‌ای از زندگی اجتماعی در میان سایر جنبه‌هاست و هیچ دلیلی وجود ندارد که بیشتر یا کمتر از سایر جنبه‌های زندگی مشکل‌آفرین باشد. ایدئولوژی در هر برنامه سیاسی می‌تواند قطع نظر از جهت‌گیری‌اش به سوی انقلاب، ارتجاع، اصلاح یا حفظ وضع موجود، نمود داشته باشد.

☆ شاید بتوان مدعی شد که یکی از مواردی که بیشترین توافق بین مارکسیست‌های کلاسیک و لیبرالها وجود دارد در مورد تعریف و ابعاد ایدئولوژی است.

ب) تعبیر انتقادی و منفی از ایدئولوژی برداشتهای انتقادی، به ایدئولوژی و پدیده‌های ایدئولوژیک به مثابه گمراه‌کننده، یک سویه و آمیخته با منافع گروهی خاص از جمله گروههای مسلط می‌نگرند. افرادی چون ناپلئون<sup>(۶)</sup> در چالش با تریسی و همفکرانش، مارکس<sup>(۷)</sup> و مانهایم<sup>(۸)</sup> پیر

برداشتی منفی از این مفهوم دارند.<sup>(۱۱)</sup> با مرور بر ادبیات این مفهوم مشخص می‌شود که ایدئولوژی در نظر بسیاری از اندیشمندان پیوندی جدایی‌ناپذیر با این برداشت داشته‌است که «ایده‌ها» برای استتار و کتمان حقایق و تحمیق و فریب توده‌ها به کار می‌روند. بر این اساس، ایده‌ها برآمده از بنیانها و ریشه‌هایی غیر از جنس خود یعنی بنیانهای طبقاتی، بنیانهای مربوط به مبارزه برای قدرت و... هستند و بیش از آنکه خود ایده‌ها مستقلاً مورد تحلیل واقع شوند، عوامل و نیروهای موجود در پس آن مورد توجه است. به عبارت دیگر، «آنچه فرد یا گروه می‌گوید چندان مهم نیست اینکه چرا می‌گوید کانون توجه است.»<sup>(۱۲)</sup> ایدئولوژی ابزار تقویت موقعیت و پایگاه اجتماعی قدرتمندان برای توجیه رفتار آنهاست. مارکس و انگلس<sup>(۱۳)</sup> که بهترین مصداق برای تعریف خود از ایدئولوژی بودند، مخالفان خویش را ایدئولوژیست می‌نامیدند و آنان را محکوم می‌کردند.

ج) تعبیر جانبدارانه و مبتنی بر همیشگی و اجتناب‌ناپذیر بودن ایدئولوژی

مدافعان تعبیر جانبدارانه از ایدئولوژی با را از برداشتهای خنثی فراتر گذاشته و علاوه بر همیشگی و فراگیر دانستن ایدئولوژی در طول زندگی بشر، آن را راهی برای ارتباط افراد با واقعیات در زندگی روزمره می‌دانند. لویی آلتوسر<sup>(۱۴)</sup> این اندیشه را که ایدئولوژی متضمن آگاهی کاذب و تحریف واقعیات از طریق افکار و ایده‌هاست را رد می‌کند و آن را تصویری آرمانی از واقعیات نمی‌داند.

ایدئولوژی را نباید به معنای تحریف واقعیات عینی و علم را بیانگر واقعیات دانست. باید به این نکته توجه داشت که شناخت روابط واقعی افراد به طور مستقیم امکان‌پذیر نیست. افراد از طریق رابطه فکری و پنداری با جهان خود ارتباط برقرار می‌کنند و در نتیجه وجود ایدئولوژی قطع نظر از نوسانات و تغییرات آن، امری همیشگی و ابدی است. ایدئولوژی وجه ذاتی و ضروری زندگی و سازمان اجتماعی است و همانند علم، ایدئولوژی نیز یک عمل است. اما همانند علم، تصورات و ایده‌هایی در مورد واقعیات نیست، بلکه ناظر به شیوه زندگی ما در واقعیات است.<sup>(۱۵)</sup>

به عبارت دیگر، ایدئولوژی ملاط و سیمان اجتماعی است که کل ساختار اجتماعی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و انطباق و پیوستگی افراد در نقشهای خود را امکان‌پذیر می‌سازد.

طبق تعاریف موجود، ایدئولوژی یا به عنوان ضرورتی جدید و ناشی از زندگی در دنیای مدرن مطرح می‌شود، یا در کل نوعی آگاهی کاذب و قابل اجتناب تصویر می‌شود، و یا یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل بدیل و همیشگی تلقی می‌گردد. بر پایه دیدگاه اخیر، سایه ایدئولوژی بر تمام خردورزیهای به اصطلاح علمی و غیر علمی سایه افکننده است و هیچ مفردی از آن نیست. مروری کوتاه بر بعضی از تعاریف و چالشهای عمده در این زمینه تا حدودی روشنگر این مطلب

خواهد بود.

نوعاً نویسنندگان دسته اول و سوم یعنی قرائت بی‌طرف و جانبدارانه، ایدئولوژی را نظامی پیچیده از عقاید و باورها یا آرمانها و ارزشهای مشترک می‌دانند که برخوردار از کارکردهای مختلف است. برای نمونه استیون ویگو<sup>(۱۶)</sup>

ایدئولوژی را نظامی از عقاید و باورهای مشترک تعریف می‌کند که در خدمت توضیح تنظیمات و روابط اجتماعی است. کارکردهای آن به طور خاص مشروعیت بخشی و عقلانیت بخشی به رفتارها و روابط اجتماعی، تأمین بنیانی برای همبستگی در سطح گروه یا جامعه و ایجاد انگیزه

در افراد برای عمل است.<sup>(۱۷)</sup> گی‌رشه<sup>(۱۸)</sup> ایدئولوژی را نظامی از ایده‌ها و داوریهای مختلف می‌داند که علاوه بر صراحت و سازمان یافتگی با الهام‌پذیری و تأثیرپذیری شدید از ارزشها، جهت‌یابی مشخصی را برای کنش گروه یا جامعه



## ☆ اصولاً تفکیک جهان‌بینی و ایدئولوژی و یا حکمت نظری و حکمت عملی به ویژه در مورد اسلام تفکیک درست و مناسبی نیست و اگر تفکیکی درست باشد تنها در عالم ذهن و تحلیل است. اصولاً، ثنویت و دوئیتی وجود ندارد. که بتوان دو مقوله جدا در مورد اصول اعتقادی فرض کرد.



فراهم می‌سازد. ایدئولوژی علاوه بر تشریح یک وضعیت و موقعیت اجتماعی به کنش نیز جهت می‌دهد. در کل می‌توان به هفت خصوصیت در مورد ایدئولوژی اشاره کرد: ۱. ابزارکنش تاریخی است ۲. به درک بهتر موقعیت افراد و گروههای مختلف یاری می‌رساند ۳. ایدئولوژی به دلیل آنکه با منافع افراد و گروهها پیوند دارد، پدیده‌ای انتزاعی نیست ۴. ایدئولوژی به دلیل پیوند با منافع با حالات روانی فراگیر نیز مرتبط است. این حالات روانی می‌تواند اضطراب‌آمیز و در جهت حفظ وضع موجود (ایدئولوژی‌پسند) محافظه‌کار) و یا تهاجمی و خشن در جهت تغییر وضع موجود باشد (ایدئولوژی‌های انقلابی). ایدئولوژی در نهایت یا باعث آرامش در حالات اضطرابی و یا فرو نشاندن خشم در حالات تهاجمی می‌شود، ۵. ایدئولوژی به وجود آورنده پدیده‌ای جمعی به نام «ما» است ۶. ایدئولوژی با ارزشها پیوند دارد و همین خصیصه است که آن را از علم جدا می‌سازد.

ایدئولوژی هم داوریهایی ارزشی و هم داوریهایی واقعی را دربر می‌گیرد ۷. ایدئولوژی دلجوایی و گزینشی است. (۱۸)

ایدئولوژی هم قادر است آگاهی حقیقی را به وجود آورد و هم آگاهی کاذب را. به لحاظ محتوایی ایدئولوژی می‌تواند هم ارتجاعی یا محافظه‌کارانه و هم ترقی‌خواه یا لیبرال و رادیکال باشد. استنلی ایژن<sup>(۱۹)</sup> ایدئولوژی را منبع کنش می‌داند و معتقد است به میزانی که افراد به آن پای بند باشند بزرگ و برداشت آنها از واقعیت و ساختارهای اجتماعی و به نوبه خود بر رفتارهای آنها تأثیر خواهد گذاشت. (۲۰)

بر پایه تعریف و نگرش فوق نسبت به ایدئولوژی، به طور قطع، دین با مجموعه باورها، نگرشها، آرمانها و ارزشهایی که در اختیار پیروان خود قرار می‌دهد، بنیان نوعی مرزبندی گروهی، حس تعلق و هویت واحد و رفتارهای مشترک را فراهم می‌کند. افراد از طریق عمل به ارزشهای مشترک، اجتناب از گناهان، اجرای احکام و قواعد و حفظ نمادهای وحدت بخش دینی، متحد و منسجم می‌شوند. بعلاوه، دین علاوه بر ارائه پایه‌ای برای وحدت و همبستگی گروهی با عرضه یک چارچوب نمادین پیروان را قادر می‌سازد تا موقعیت خود را در عالم تشخیص دهند. به تعبیر دانیل بیس نمادهای دینی چه در قالب مکان یا آثار مقدس اغلب به عنوان محرکهای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی عمل می‌کنند. دین نه تنها الگو و مدلی از دنیا، بلکه الگویی برای دنیا- طرحی برای وضع مطلوب آن- ارائه می‌کند. لذا دین غالباً هدایت‌گر رفتار است، از رفتارها و روابط خانوادگی گرفته تا ایدئولوژیهای احزاب غالب. (۲۱) طبعاً مجموعه اعتقادات، احکام و اخلاقیات اسلامی نیز علاوه بر ایجاد هویت و تعلق گروهی در پیروان، ایجاد مرز بین آنان و دیگران، شرح و تفسیری از وضع موجود و ارائه الگویی برای وضع مطلوب، محرک و هدایتگر رفتارهای فردی و جمعی آنان در کلیه عرصه‌هایی است که در حیطه قلمرو دین قرار می‌گیرند. به طور قطع، اسلام با ترغیب و تشویق پیروان به تحول نگرشی و ایمانی، وفاداری به ارزشها، عمل به اوامر الهی و پرهیز از نواهی و اجرای مناسک، خواه ناخواه به آنها هویت واحدی بخشیده که با این هویت از سایرین جدا می‌شوند.

پس واضح است که امروزه یکی از محورهای تعیین‌کننده هویت جمعی و تاریخی ملت‌های مختلف که به شناسایی آنها از یکدیگر یاری می‌رساند، دین و مجموعه پیامها و آموزه‌های آن است. اصول اعتقادی اسلام یعنی توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت که به سختی می‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و ابعاد هستی‌شناختی و عملی آن را دو مقوله مجزا دانست، به گونه‌ای یکپارچه تحولی عمیق در نگرش و رفتار پیروان خود ایجاد می‌کند و حضوری معنادار و فراگیر در کلیه عرصه‌ها و صحنه‌های فردی و اجتماعی را از آنان می‌طلبد. چگونه می‌توان اصل مبنای توحید و به اصطلاح جهان‌بینی توحیدی را

تنها يك نگرش و آموزه هستی شناختی تلقی کرد و از ابعاد ایمانی و رفتاری آن غافل شد؟

جهان بینی توحیدی تنها يك نگرش فیلسوفانه نسبت به هستی و خالق آن نیست. در بطن و متن این اصل، ایمان و عمل نهفته است. از سوی دیگر از دل این اصل مبنایی است که اصول هستی شناختی و عملی دیگر نیز بیرون می آید. چگونه می توان نبوت، معاد، عدل و امامت را از توحید تفکیک کرد؟ اصولاً تفکیک جهان بینی و ایدئولوژی و یا حکمت نظری و حکمت عملی به ویژه در مورد اسلام تفکیک درست و مناسبی نیست. و اگر تفکیکی درست باشد تنها در عالم ذهن و تحلیل است. اصولاً، ثنویت و دویتی وجود ندارد که بتوان دو مقوله جدا در مورد اصول اعتقادی فرض کرد. تمام اصول اعتقادی اسلام به همان میزانی که هستی شناختی اند، پایه و مبنای تحولات درونی و رفتاری محسوب می شوند. جهان بینی توحیدی ساخت های مختلف شناختی، ارزشی، نگرشی، عاطفی و هنجاری را ساخت های به هم پیوسته و مرتبط با یکدیگر می داند و هیچ مرتبتی از ثنویت به درون آن راه نیست. در این بین وجود دو اصل عدل و امامت که مرتبط با اصول دیگر و برخاسته از آنهاست، حکایت مستقیم تری از ابعاد اجتماعی و سیاسی اصول به هم پیوسته فوق است که مرزبندیهای اجتماعی و سیاسی را تشدید و تقویت می کند. بنابر این اسلام با آموزه های بهم پیوسته اعتقادی، عملی و اخلاقی خود هویت مستقل و مجزایی به پیروان خود عطا می کند و طبعاً این هویت مستقل با خود مرزبندیهای با سایر گروهها به همراه دارد.

\*\*\*

برگردیم به قرائت دیگر از ایدئولوژی، یعنی قرائت انتقادی از آن. این قرائت، دامنه و طیف وسیعی را در بر می گیرد که مارکسیستهای کلاسیک و لیبرالها از جمله آنها به شمار می روند. شاید بتوان مدعی شد که یکی از مواردی که بیشترین توافق بین مارکسیستهای کلاسیک (از جمله مارکس و انگلس) و لیبرالها وجود دارد در مورد تعریف و ابعاد ایدئولوژی است. هر دو با ارجاع به يك مجموعه نظام و صفات و خصصتهای فکری، دیگری رادارای نگرش غیر علمی و ایدئولوژیست می داند و غافل از ایدئولوژیست خود یکدیگر را متهم به تحریف واقعیات و اشاعه دهنده آگاهیهای کاذب و غیر واقع نما و غیر تجربی می کنند. هر دو، ایدئولوژی را مجموعه ای از عقاید و ارزشهای نظام یافته معرفی می کنند که در خدمت توجیه گروهی خاص و به بهای منافع گروههای دیگر و تحریف واقعیات است.

بر خلاف نشومارکسیستها و سایر نگرشهای انتقادی که از نگرش مارکسیستهای کلاسیک فاصله گرفته و دید واقع بینانه تر و جامع تری از ایدئولوژی اتخاذ نموده اند، لیبرالها با تقلیل ایدئولوژیهای مختلف به قرائت توتالیتر (چپ و

راست) از آن و غافل از آنکه در دام تعریف خود از ایدئولوژی گرفتار آمده اند، واقعیات موجود در خصوص تعاریف و تعبیر مختلف از ایدئولوژی را نادیده گرفته و تحریف می کنند و به محکومیت آن می پردازند. این تقلیل گرایی به حدی است که به زعم کریک<sup>(۲۲)</sup> حتی عبارت ایدئولوژی توتالیتر نیز به مثابه نوعی خشوگویی است، چون ایدئولوژی ذاتاً و ضرورتاً توتالیتر است. لیبرالیسم مدعی است که غیر ایدئولوژیک و ضد ایدئولوژیک است و حتی در اواخر دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ادعای کرد که سیاستهای مبتنی بر ایدئولوژی دیگر مرده است و



**☆ تعریف دکتر سروش از ایدئولوژی دینی، ضمن آنکه در کل بر قرائت خاصی تأکید دارد، آن قدر توانایی ندارد تا سایر تعبیر را از تعریف و ویژگیهای خود خارج سازد و این تا حدی هم می تواند به اجتناب ناپذیر بودن ایدئولوژی برگردد و هم به عدم تفکیک ایدئولوژی به مثابه نظامی اعتقادی از جنبش های سیاسی و قیدهای عاطفی لازمه آن.**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



ما وارد عصر تازه ای از سیاستهای عقلانی، واقع بینانه و تجربی شده ایم. ما دیگر به پایان ایدئولوژی رسیده ایم.<sup>(۲۳)</sup> آنتونی بلاستر<sup>(۲۴)</sup> معتقد است از دید لیبرالها واژه ایدئولوژی، واژه ای کم اعتبار و دارای معنای محدود و مشخص است. این واژه را معمولاً با دقت تعریف نمی کنند و غالباً با چنان تعهدی به کار می برند که خواننده را در خصوص خود نسبت به آن شریک کنند.

در دهه ۵۰، لیبرالها ایدئولوژی را مقوله ای اساساً آشکار، دارای انسجام آگاهانه و نظاموار می پنداشتند این وضوح و نظاموارگی به معنای انعطاف ناپذیر بودن نیز هست. طبعاً به دلیل نظاموارگی و انسجام است که ایدئولوژیستها در برابر هر گونه مدرک یا تجربه ای که با انگاره های از پیش پذیرفته آنان جور نباشد، مقاومت نشان می دهند.<sup>(۲۵)</sup> به تعبیر دانیل بل<sup>(۲۶)</sup>، ایدئولوژیستها «ساده کنندگان وحشتناکی» هستند که ضرورت

بر خورد مردم با مسائل مختلف برپایه شایستگی های شخصی را از میان می برند. چون ایدئولوژیستها بلافاصله در پاسخ به این مسائل به دستگاه ایدئولوژیکی خود مراجعه می کنند و جواب حاضر و آماده خود را به دست می آورند.<sup>(۲۷)</sup>

با این توضیح نسبتاً طولانی درباره ایدئولوژی به موضوع اصلی مقاله یعنی بررسی تعبیر جدید از ایدئولوژی دینی در چالش با تعبیر ایدئولوژیک، زنده یاد دکتر علی شریعتی می پردازیم.

دکتر سروش در مقاله «فره تر از ایدئولوژی» با تقلیل ایدئولوژی به تعریفی خاص و نقی ایدئولوژیک بودن لیبرالیسم در تعریف ایدئولوژی می نویسد:

ایدئولوژی عبارت است از مکتبی سیستماتیزه و سامان یافته که از کان آن کاملاً مشخص شده است. ارزشها و آرمانها را به آدمیان می آموزاند، موضع آنها را در برابر حوادث و سؤالات تعیین می کند و راهنمای عمل ایشان قرار می گیرد.<sup>(۲۸)</sup> وی در ادامه اوصاف زیر را برای ایدئولوژی و دین ایدئولوژیک بر می شمرد:

۱. به منزله سلاح عمل می کند، ۲. دقیق، واضح و قاطع است، ۳. گزینشی است، ۴. متناسب با نوع دشمن و نوع پیکار ساخته و پرداخته می شود، ۵. اصل بر ایجاد حرکت است نه کشف حقیقت. ۶. متعلق به دوران تأسیس است. ۷. نیازمند رهبر یا طبقه معینی از مفسران رسمی ایدئولوژی است.

از میان اوصاف فوق، سه وصف اول، دوم و ششم اوصاف مادرند و بقیه اوصاف از آنها زاده می شوند.<sup>(۲۹)</sup>

اطلاق لفظ ایدئولوژی تنها بر قرائت خاصی از آن حکایت از موضع ضدایدئولوژیک و انباشته از بارارزشی دارد. به تعبیر رابرت هابر این یکسویه نگرینها که به طور قطع به تئوری خاصی متکی است، ناکام از تمایز بین ایدئولوژی به مثابه نظامی اعتقادی است که پشتوانه جنبش سیاسی، قرار می گیرد و قیدهای عاطفی ای است که با بنیان توده ای خود جنبش را تهییج و تقویت می کند. غفلت از چنین تمایز مهمی ریشه در عدم تفکیک ایدئولوژی از سیاستهای ایدئولوژیک دارد. هابر برای ایدئولوژی به مثابه محصولی روشنفکرانه چند صفت ذکر می کند: ۱. مجموعه ای از ارزشهای اخلاقی که مطلق انگاشته می شود. ۲. طرحی از يك جامعه مطلوب که ارزشها در آن تحقق می یابند. ۳. نقد نظام یافته ای از تنظیمات اجتماعی موجود. ۴. برنامه ای راهبردی جهت گذر از وضع موجود به آینده یا وضع مطلوب و یا برنامه هایی برای استمرار و رشد بر مبنای نظام موجود.<sup>(۳۰)</sup>

برای آنکه ایدئولوژی بتواند به يك جنبش سیاسی پیوند یابد و آن جنبش به يك جنبش توده ای بسط یابد، پیش شرطهای زیر باید موجود باشد. ۱. ایده ها به سادگی قابل ابلاغ باشند که این امر مستلزم ساده سازی و شعبارگونه ساختن آنها

می‌باشد ۲. دعوی حقیقت داشته باشند ۳. می‌بایست خواهان تمهید سپاری به عمل باشند. يك جنبش مخالف مبتنی بر ایدئولوژی ضرورتاً نیازمند آن نیست که مردم فریب باشد، ضرورتاً نیازمند آن نیست که با اعضا یا دشمنان خود ضد انسانی رفتار کند و در نفعی غیر ایدئولوژیک بودن لیبرالیسم، ضرورتاً نیازی ندارد که به يك انقلاب خشونت‌بار اختصاص داشته باشد، یا زمان حاضر را قربانی آینده کند. چنین خصیصی به شرایط خاص تاریخی، ارزشهای جنبش، رهبری آن، طبیعت منازعه‌ای که با آن درگیر است و تجربه اجتماعی‌ای که پشت‌سر گذاشته بستگی دارد. (۳۱)

توجه به این نکته حائز اهمیت است که رکود جهانی دهه‌های ۷۰ و ۸۰، بازگشت تورم و بیکاری توده‌وار به دنیای سرمایه‌داری پیشرفته، تأییدی بر این مطلب بود که «مقطع پایان ایدئولوژی» در حقیقت چیزی بیش از انعکاس سیاسی و روشنفکری شکوفایی سرمایه‌داری پس از سالهای ۱۹۴۵ نبوده است، واقعیتی که اکنون دیگر به پایان رسیده بود. این مقطع نیز يك دوره ایدئولوژیک بوده است.

به‌رحال پذیرفته شدن تجربه‌گرایی سیاسی و نفی اوتوپیا و ایدئولوژی از سوی لیبرالها میان لیبرالیسم و محافظه‌کاری پیوندی نزدیک ایجاد کرد و کل طیف سیاست غرب را به‌راست سوق داد. این مطلب نیز روشن است که هر دو این دیدگاهها با رادیکالیسم سیاسی مخالف‌اند. (۳۲)

اما اوصافی که دکتر سروش برای دین ایدئولوژیک ذکر می‌کند، به‌طور قطع بر قرائت خاصی از ایدئولوژی دلالت دارد که به‌طور خاص و منحصر به فرد بر برندگی سلاح، قطعیت و صراحت، گزینشی بودن، متناسب با نوع دشمن ساخته و پرداخته شدن، تأکید بر حرکت، تعلق به دوران تأسیس داشتن و نیازمند مفسران رسمی بودن تأکید دارد. هر چند

این اصول را می‌توان به چهار اصل صراحت، گزینشی بودن، حرکت آفرینی و طبقه مفسر تقلیل داد. لکن مجموعه این اصول با هم، به ویژه تأکید بر دو صفت برندگی سلاح و تا حدودی طبقه مفسر است که دین ایدئولوژیک را می‌سازد. چون در صورت عدم توجه به یکپارچگی فوق، با نگاه به سایر ایدئولوژیها یا مکاتب، اعم از بشری و الهی می‌توان کمابیش شاهد وجود عناصر مشابه یا مشترك با ایدئولوژی مزبور بود. برای مثال اگر قرار بود لیبرالیسم سراغ دین برود و دین را از سر عشق و علاقه مفرطی که به لیبرالیسم دارد، ایدئولوژیک کند، به‌طور قطع گزینشی عمل می‌کرد و دست به انتخاب می‌زد و آیات و احادیثی که حکایت از دعوت به جهاد و مبارزه با کفر و نفاق و تشکیل حکومت می‌کرد را نادیده می‌گرفت. یا دست به تحریف می‌زد و تفسیرهایی سازگار با مشی خود می‌کرد. سعی می‌نمود به مجموعه برداشتهای خود صراحت و وضوح ببخشد و در قالب مرانامه‌ای مشخص و تعریف شده ایجاد حرکت یا سکون کند. کما اینکه

نهضت لیبرالی در غرب با استفاده از پیشگامان لیبرالیسم از جمله جان لاک، منجر به انقلاب فرانسه و تحولات سیاسی در آمریکا گردید:

به همین ترتیب، در لیبرالیسم دینی، صراحت این شعارها و گزینشی بودن آنها متناسب با نوع دشمن ساخته و پرداخته می‌شود و به مثابه سلاح نیز عمل می‌کند، اما سلاحی که هم می‌تواند به جنبش و حرکت بیانجامد و هم ایجاد رخوت، سنتی و انزوا و سکون یا حفظ وضع موجود کند. ایدئولوژی دینی لیبرال علاوه بر سازگاری بیشتر با دوران استقرار می‌تواند به دوران تأسیس نیز



**☆ دکتر شریعتی می‌نویسد: این حرف که برای سعادت، مذهب را رها کنیم... عقل را در آموزش و پرورش جانشین خدا سازیم و يك اخلاق علمی و عقلی را بریده از زیر بنای خداپرستی پی ریزیم، حداقل به اندازه دو قرن کهنه شده است. وانگهی این تزی است که پیشقراولان روشنفکری بورژوازی طرح کرده‌اند و نتیجه‌اش اخلاقی است که امروزه در جوامع مدرن غربی رو به توسعه می‌رود و تولیدهای اضافی‌اش نیز به سوی ما سیل‌آسا صادر می‌گردد.**



تعلق داشته باشد. برای به راه انداختن جریان سیاسی در جامعه به‌طور قطع سعی خواهد کرد مقولات دینی مورد نظر خود را به محرکهایی برای عمل و حرکت تبدیل کند و نهضتهای سیاسی به راه بیاندازد، حتی تلاش در جهت حفظ وضع موجود نیز خود نوعی حرکت از روی برنامه است. بعلاوه، نهضت لیبرالی، هم در دوران تأسیس و هم در دوران استقرار بی‌نیاز از طبقه مفسر ایدئولوژیک نیست. احزاب لیبرالی در دنیای غرب، امروزه نقش مفسران رسمی ایدئولوژی لیبرالیسم را ایفا می‌کنند.

و اما دین نیز به مثابه مجموعه به هم پیوسته‌ای از اعتقادات، احکام و اخلاقیات، تنها برخوردار از مقولات پیچیده، حیرت‌زا و رمزآلود نیست، بلکه در کنار متشابهات، محکماتی نیز دارد. دوشادوش مقولات پیچیده و سرشار از ابهام و

ابهام، دارای دیدگاهها واضح، روشن و قاطع نیز هست. اتفاقاً آنچه موجب حرکت، هویت و همبستگی می‌شود همین مواضع آشکار و روشن دین است. در صدر اسلام آنچه موجب حرکت و

هویت مستقل مسلمانان می‌شد صراحت در شعارهایی از قبیل قولوا لا اله الا الله تفلحوا بود. همچنین آنچه در عصر حاضر باعث حفظ هویت مسلمانان می‌شود همین اعتقادات، احکام، اخلاقیات و مناسک واحد است. این اصول صریح خواه ناخواه ایجاد مرز می‌کند که بسته به شرایط تاریخی، سیاسی و اجتماعی، این مرزبندیها می‌توانند حالتی خصمانه به خود گیرند و به مثابه سلاحی برنده علیه دیگران به کار گرفته شوند و ایجاد شور و حرکت نمایند.

مسأله دیگر ناظر به تفکیک مقولات و مفاهیم دینی به دو دوره تأسیس و استقرار است که سروش‌بدان بساورد دارد. (۳۳) باید

توجه داشت که آموزه‌های دینی اسلام را به هیچ وجه نمی‌شود دوباره کرد و بخشی را متعلق به دوران تأسیس و بخشی را متعلق به دوران استقرار دانست. توکل، قناعت، صبر، انتظار فرج و مقولاتی از این قبیل را نمی‌توان مختص دوران تأسیس دانست. اصولاً تفکیک مزبور تفکیکی انسانی و قراردادی است و نباید آنرا به اصل دین نسبت داد. بعلاوه، فاصله‌گیری افراد از معنای اصلی مقولات و مفاهیم دینی و تحریف آنها چه ربطی با اصل دین و چندپاره بودن آن دارد؟! دین مجموعه به هم پیوسته‌ای است که فهم آن نیازمند جد و کوشش ایمانی، عقلی و رفتاری است. و به‌طور قطع، در این بین رفتار دیندارانه متضمن شناخت دین در کلیه عرصه‌هایی است که در حیطه قلمرو دین قرار دارند و این نکته، بحث بسیار اصولی و حیات‌بخش اجتهاد و عالمان رسمی دین را مطرح می‌سازد. این عالمان رسمی نیز همانند هر طایفه مفسر رسمی می‌توانند از معنا و روح واقعی دین و مقولات دینی فاصله گرفته و در وادی انحرافات و تحریفات سیرکنند و یا تا دوام بخش اسلام واقعی باشند.

بنابراین تعریف دکتر سروش از ایدئولوژی دینی، ضمن آنکه در کل بر قرائت خاصی تأکید دارد، آن قدر توانایی ندارد تا سایر تعابیر را از تعریف و ویژگیهای خود خارج سازد و این تاحدی هم می‌تواند به اجتناب ناپذیر بودن ایدئولوژی برگردد و هم به عدم تفکیک ایدئولوژی به مشابه نظامی اعتقادی از جنبش‌های سیاسی و قندهای عاطفی لازمه آن. صفات هفت‌گانه وی حاکی از نوعی شیاست ایدئولوژیک است که به شرایط خاص تاریخی، نگاه استفاده‌کنندگان و طبیعت منازعه‌ای که با آن درگیرند برمی‌گردد، هر چند خمیرمایه اصلی خود را از ایدئولوژی یا نظام اعتقادی و ارزشها می‌گیرد. بنابراین، همانگونه که اشاره شد، نظام اعتقادی خواه ناخواه ایجاد مرز و گروه‌بندی می‌کند. این مرزبندیها و گروه‌بندیها در خصوص ادیان سیاسی دوچندان می‌شود. بنابراین استفاده از نظام اعتقادی به منزله

يك سلاح برنده در وهله اول به طبيعت و جوهر نظام اعتقادی، به ویژه نظام اعتقادی سیاسی برمی گردد که البته شرایط بیرونی آن را تشدید می کند. برای مثال مرزبندی اعتقادی مبتنی بر ایمان و کفر در شرایطی که کفر سدره ایمان شود، می تواند به منزله سلاحی برنده در دست دینداران باشد، اما به محض تسلط بر کفر، برندگی سلاح تعدیل می شود. اما مرزبندیها به قوت خود باقی می مانند و اشکال و جلوه تازه ای پیدا می کنند.

حال باید دید تعبیر مرحوم شریعتی از ایدئولوژی چیست و تا چه اندازه اوصاف دکتر سروش بر تعبیر مرحوم شریعتی انطباق دارد. مرحوم شریعتی از ایدئولوژی در قالب تعابیری از قبیل «عقیده»، «آگاهی انسانی»، «ادامه غریزه در انسان» یاد می کند و در تعریف ایدئولوژی می نویسد:

ایدئولوژی عبارت است از عقیده. عقیده عبارت است از: ۱. نوع تصور و تلقی ای که ما از جهان، از زندگی و از انسان داریم، ۲. نوع برداشت و ارزیابی خاصی که بر این اساس نسبت به مسائلی که با آنها در ارتباطیم و پیرامون اجتماعی و فکری ما را می سازد داریم، مرحله دوم ایدئولوژی است. و مرحله سوم عبارت است از پیشنهادها، راه حل ها، و همچنین نشان دادن نمونه های ایده آل، برای اینکه آنچه را که الان ایده آل نیست و ما نمی پذیریم، بر آن اساس تغییر بدهیم. پس ایدئولوژی از سه مرحله درست می شود: یکی يك جهان بینی، یکی يك نوع ارزیابی انتقادی محیط و مسائل، و یکی پیشنهادها و راه حل ها به صورت ایده آلها و هدفها و چون هر ایدئولوژی در مرحله سوم باید نمونه های عملی، ایده آلها و نقشه های ایده آل بدهد، هر ایدئولوگ نسبت به این ایده آلهایی که به آن معتقد است و باید وضع موجود را بر این اساس تغییر بدهد، مسئولیت و تعهد دارد. . . . [در واقع] حساس ترین نقطه محض ایدئولوژی همین تعهد است. (۳۴)

شریعتی ایدئولوژی را از علم و فلسفه جدا می داند و برای آن شأن مستقلی قائل است. و برخلاف مکتب فرانکفورت در جامعه شناسی (بعضی از جامعه شناسان شریعتی را وابسته به این مکتب می دانند) که واقعیت و ارزش را از یکدیگر جدا نمی دانند، این دو عرصه را کاملاً منفک از یکدیگر فرض می کند. وی با توجه به دو مرحله ارزیابی واقعیت و ژورمان دفت (۳۵)، و ارزیابی ارزشها، ژورمان دو الور (۳۶)، معتقد است: «در مرحله اول با بررسی دقیق واقعیت های خارجی، ما در مرحله علم هستیم، در مرحله دوم که ارزشها را خوب و بد می کنیم، پیشنهاد می کنیم، انتقاد می کنیم، راه حل نشان می دهیم و اظهار نظر و عقیده می کنیم وارد مرحله ایدئولوژی شده ایم.» وی در خصوص عرصه مستقل فلسفه از ایدئولوژی نیز اظهار می دارد:

فلسفه عبارت است از اندیشیدن به کلیات و مجهولاتی که علم به آن کلیات و مجهولات دسترسی ندارد و از عهده اش خارج است. مثلاً اندیشیدن درباره سرنوشت آدمی، معنی هستی،

فلسفه حیات بشری، هدف خلقت انسان و موقع و موضعی که بشر در جهان دارد. اینها فلسفه است. . . . بنابراین رابطه اش با ایدئولوژی، همان رابطه ای است که علم با ایدئولوژی دارد، به این معنی که فلسفه نیز مانند علم، دنبال کشف مجهول است. . . . فلسفه، خود علم است، منتها در مرحله بالاتر نسبت به مسائل اساسی ترو کلی تر. (۳۷)

با توضیحی که شریعتی از ایدئولوژی ارائه می دهد، اولاً شامل تمامی مکاتب و نظریه پردازان از جمله دکتر سروش و حتی نقد وی نسبت به ایدئولوژی فوق نیز که از موضع ایدئولوژیکی خاصی صورت گرفته، می باشد. چون به طور قطع، سروش بر



## ☆ اگر قرار بود لیبرالیسم سراغ دین برود و دین را ایدئولوژیک کند، به طور قطع گزینشی عمل می کرد و دست به انتخاب می زد و آیات و احادیثی که حکایت از دعوت به جهاد و مبارزه با کفر و نفاق و تشکیل حکومت می کرد را نادیده می گرفت یا دست به تحریف می زد و تفسیرهایی سازگار با مشی خود می کرد.



پایه درک و تصور خاص از انسان، جامعه، جهان و دین، ارزیابی خاصی از محیط و مسائل اجتماعی دارد و بر پایه آن تصور و ارزیابی نیز مبادرت به پیشنهادها و راه حل های مختلف می نماید. ثانیاً با تفکیک ایدئولوژی از علم و فلسفه توسط دکتر شریعتی، وصف پنجم دکتر سروش از ایدئولوژی در مورد شریعتی متفی می شود. چون اگر منظور از کشف حقیقت، کشف واقعیت باشد که مرحوم شریعتی این امر را به علم و فلسفه واگذار کرده است و اگر منظور آرمانها و مطلوبهای انسانی است، به ایدئولوژی واگذار نموده است.

اما در خصوص سایر اوصافی که دکتر سروش به تعبیر ایدئولوژیک شریعتی نسبت می دهد، ناگزیریم به یکی از پاسخهای وی به طور کامل اشاره و استناد کنیم. این پاسخ به قدری گویا و شفاف است، که گویی برای پاسخ به مدعیات دکتر سروش، به ویژه اوصاف صراحت و وضوح، گزینشی بودن، تناسب با نوع دشمن و

گزینشی بودن و در مقام دفاع از خود تنظیم شده است. او در پاسخ به چند سؤال مربوط به رابطه ایدئولوژی با مسائل عینی مکانی و زمانی جامعه و قوانین حاکم بر ایدئولوژی می نویسد:

طرح این سؤالها يك مسأله اساسی تر را به ذهن می آورد و آن اینکه چنین می نماید که اساساً در تعبیر و تلقی ایدئولوژی دچار يك اشتباه شده ایم و این اشتباه همان است که غالباً در ذهن روشنفکران دنیای سوم - که در عین حال به شدت نیازمند يك ایدئولوژی نو هستند - وجود دارد و آن دست یافتن اشتباهه به يك وسیله ای است که بتواند آنها را در دست یافتن به اهداف سیاسی، اجتماعی، انقلابیشان به مشابیه . . . يك آیین نامه راهنمایی یاری نماید. البته با چنین تلقی ای از سؤالها پاسخ روشن است. يك ایدئولوژی در این صورت عبارت است از دگم هایی که بر اساس وضع و شرایط خاص موجود شکل گرفته است و بنابراین به همان اندازه که عینی، واقعی و سازگار با مسئولیت عملی موجود است، در نظامی دیگر و مرحله دیگر پیر می شود، پوچ می شود و اساساً بیجا و بی معنی.

. . . اما اشکال این است که اصولاً ایدئولوژی این نیست. بهترین تعریف ایدئولوژی این است که اساساً ایدئولوژی ادامه غریزه است در انسان. . . . در آنجا که غریزه به پایان می رسد، برای هدایت انسان ایدئولوژی آغاز می شود. سیر تکاملی انسان بی شک با سیر تکامل ایدئولوژی او هماهنگ است، اما تکامل ایدئولوژی در عین حال که تغییر و تحول ایدئولوژی را اعتراف دارد هرگز به این معنی نیست که هر روز يك ایدئولوژی تازه ای را یا در شرایطی يك ایدئولوژی مناسبی را انتخاب کنیم، بلکه تکامل اساساً به معنی تحول و در عین حال استمرار است. استمرار هم حرکت است و هم ثبوت. هر روز به جایی پریدن به معنای تکامل نیست، بلکه این خود آفتی است برای تکامل. انسان دارای اهداف و ایده آل های ثابتی است که ثبوت آن از ثبوت وجودی وی سرچشمه می گیرد، اینهاست که ایده آل های نوعی انسان نام دارد. . . . مبنای اساسی يك ایدئولوژی را جهان بینی انسان می سازد و جهان بینی آمیزه ای است از ارزشهای وجودی انسان که با تلقی علمی آدمی از جهان هماهنگی یافته است و توجیه می شود و مجموع آن جهان بینی ما را می سازد که ایمان ما است و اعتقاد ما. ایمان و اعتقادی است که وجودمان را در راه آن فدا می کنیم، ارزشی را می آفریند و قدامتی را که برهستی ما حکومت می یابد، و در این صورت چگونه می توان آن را بر اساس تغییرات و تحولاتی که در شرایط اجتماعی و روابط طبقاتی و اوضاع سیاسی پیش می آید، کنار زد، عوض کرد یا تغییر داد. (۳۸)

بنابراین مشاهده می شود که ریشه ایدئولوژی در آرمانها و ارزشهای ثابت انسانی است و مذهب به مثابه ایدئولوژی نیز عقیده ای است که آگاهانه و بر اساس نیازها و ناهنجاریهای موجود و عینی انتخاب می شود. اسلام نیز به دلیل برخورداری از جوهر خاص به هرنیازی پاسخ مثبت نمی دهد.

نیازها باید نیازهای خاص باشند. نیازهایی مثل رنج بردن از تبعیض نژادی و عشق ورزیدن به برابری انسانی.

شریعتی یا تفکیکی که بین دو اسلام یعنی اسلام به مثابه سنت اجتماعی و اسلام به مثابه یک ایدئولوژی و عقیده برقراری ساخت تمام کانون امید و توجهش به سوی مذهب به مثابه یک ایدئولوژی بود. وی معتقد بود که اسلام دورویه دارد. یک رویه واقعیت ضدانسانی که در تاریخ تحقق یافته است، یعنی رویه‌ای که آزادی را قربانی نموده و توجیه‌کننده وضع موجود است و یک رویه حقیقت انسانی و ماوراء انسانی که به عنوان نخستین ایده‌آل و نخستین فلسفه و نخستین روح این نهضت بوده است و بعدها در تاریخ به نام خود اسلام نابوده شده است. وی تمام تلاشش

☆ آموزه‌های دینی اسلام را به هیچ وجه نمی‌شود دوباره کرد و بخشی را متعلق به دوران تأسیس و بخشی را متعلق به دوران استقرار دانست. توکل، قناعت، صبر، انتظار فرج و مقولاتی از این قبیل را نمی‌توان مختص دوران تأسیس دانست. اصولاً تفکیک مزبور تفکیکی انسانی و قراردادی است و نباید آن را به اصل دین نسبت داد.

انحطاط‌زدایی از دین و بازگشت به اصل و جوهر حقیقی دین است. البته معرفی حقیقی دین یک مسأله است و انتخاب آگاهانه آن مسأله‌ای دیگر. به تعبیر شریعتی ایدئولوژی یک رابطه‌ای با انسان دارد. انسان با دانستن یک ایدئولوژی همه چیز برایش روشن، مشخص و همه تکالیف از دوشش ساقط نیست، بلکه بزرگترین نقش مثبت را نیز انسان آگاه متفکر خواهد داشت و ایدئولوژی هرگز جانشین تعهد فکری، علمی، اجتماعی و اجتهادی انسان نمی‌شود. یک ایدئولوژی انقلابی همواره در بینش انسانهای آگاه و انقلابی است که می‌تواند انقلابی بماند، اگر انسانها را غیر انقلابی کردند، روحها را منجمد کردند و بینش‌ها را منحرف کردند، یک ایدئولوژی انقلابی در چنین ذهنهایی و در چنین رابطه اجتماعی ضدانسانی طبیعتاً شکل ارتجاعی و حتی یک نقش ضدانسانی پیدا می‌کند. اما به هر حال گام اساسی اول پیرایه‌زدایی از اصل دین و معرفی آن به عنوان راه نجات بشر امروز است.

شریعتی در خصوص اهمیت مذهب و انحطاط‌زدایی از آن می‌نویسد:

باید به این اندیشه بقیتم که قبل از آنکه مذهب را رها کنیم و راه دیگری را تجربه کنیم که بدون مذهب انسان به سعادت برسد، درست‌ترین راه این است که عوامل انحطاط مذاهب را بچوبیم و با آن عوامل مبارزه بکنیم و بکشیم تا مذاهب نقش انقلابی خویش را که در پیدایش خود داشته‌اند، باز یابند و گرنه دشمنان انقلاب که در تاریخ بر مذهب، یعنی بر انسان پیروز شده‌اند با رها کردن مذهب به وسیله روشنفکران، امروز موفقیت جدیدی به دست خواهند آورد... وانگهی این حرف که برای سعادت، مذهب را رها کنیم... عقل را در آموزش و پرورش جانشین خدا سازیم و یک اخلاق علمی و عقلی را بریده از زیربنای خداپرستی پی‌ریزیم، حداقل به اندازه دو قرن کهنه شده است، وانگهی این تزی است که پیشقراولان روشنفکری بسوروازی طرح کرده‌اند و نتیجه‌اش اخلاقی است که امروز در جوامع مدرن غربی رو به توسعه می‌رود و تولیدهای اضافی‌اش نیز به سوی ما سیل‌آسا صادر می‌گردد. (۳۹)

دز مورد تأسیسی یا استقراری بودن ایدئولوژی، همانگونه که اشاره شد اصل ایدئولوژی ثابت است و تأسیس و استقرار نمی‌شناسد، اما سیاستهای ایدئولوژیک متغیر و متنوع‌اند. در مورد صفت‌گزینی بودن ایدئولوژی نیز باید به این نکته اشاره کرد که شریعتی به هیچ وجه در اصل دین دست به گزینش نمی‌زند و برخلاف دکتر سروش که مقولات دینی را به تأسیسی و استقراری تفکیک می‌کند، ایشان دین را به گونه‌ای مثال‌زدنی یکپارچه می‌بیند و اگر گزینشی صورت گرفته است در اصل دین نبوده، بلکه در واقعیت تاریخی آن بوده است که الزاماً آن را مساوی با اصل دین نمی‌پندارد. بنابراین از دید مرحوم شریعتی آنچه به نام دین اتفاق افتاده است را باید از اصل و جوهر دین جدا دانست، هر چند بخشی از واقعیت تاریخی دین تجلی‌بخش اصل دین بوده است. اما در مورد نیاز به مفسران رسمی دینی، مرحوم شریعتی به لزوم این طبقه باور داشته است و در جاهای مختلف از این طبقه یاد کرده است. برای مثال در جایی می‌نویسد: «اساساً ایدئولوژی همچون علم باید براساس قوانین کلی و براساس آرمانهای ثابت انسانی استوار باشی و اما انطباق آن با واقعیت‌های موجود زمانی و مکانی در یک جامعه خاص رسالتی است که برعهده روشنفکران زمان که در عین حال وابسته به آن ایدئولوژی هستند، واگذار می‌شود. (۴۰) این نیز از آثار مرحوم شریعتی قابل استنباط است که در کل عالمان اسلامی اعم از روحانیان و غیرروحانیان، مشروط به وفاداری و وابستگی به ایدئولوژی دینی می‌توانند نقش روشنفکران مورد نظر او را ایفا کنند.

### بی‌نوشت:

۱- جان تامسون در کتاب ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ایدئولوژی را به دو تعبیر خشی و انتقادی تقسیم می‌کند، اما نگارنده با توجه به سایر دیدگاهها، دیدگاه سومی نیز به نام تعبیر جانبدارانه به این تقسیم‌بندی اضافه کرده است. برای اطلاع بیشتر از دیدگاه تامسون به منبع زیر رجوع کنید:

John B. Thompson. Ideology and Modern Culture Cambridge: Polity press, 1990, PP. 52-67

2- Destutt de Tracy

3- Lenin

4- Lukacs

5- Mannheim

6- Ibid, 53.

7- Napoleon

8- Mark

9- Mannheim

10- Ibid, 55

11- Reinhard Bendix. "Ideology", in Outhwaite & Bottomore (eds) The Blackwell Dictionary of Twentieth Century Social Thought. Oxford: Blackwell, 1993, P. 272- 273.

13- Louis Althusser

۱۴- لویی آلتوسر به نقل از عماد افروغ. فضا و نابرابری اجتماعی. تهران: مرکز نشر دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷، ص ۱۳۵.

15- Steven vago

16- Steven Vago. Social Change. New Jersey : Englenood Cliffs, P. 90.

17- Guy Rocher

۱۸- گی رشه. تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی. تهران: نشر نی، ۱۳۶۶، صص ۹۹-۱۰۳.

19- Stanley Eitzen

20- D. Stanley Eitzend Maxine Baca zinn. in conflict & Order Understanding society. London: Allyn & Bacon: 1991, P. 103.

۲۱- دانیل بیتس به نقل از عماد افروغ، «دین و قشر بندی اجتماعی» راهبرد شماره ۳، بهار ۱۳۷۳.

22-Crick

۲۳- برنارد کریک به نقل از آنتونی آربلاستر. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس فجر، تهران: نشر مرکز ۱۳۶۷، ص ۴۹۶.

24- Anthony Arblaster

۲۵- قبلی، ص ۴۹۷.

26- Daniel Bell

۲۷- قبلی، ص ۴۹۷.

۲۸- عبدالکریم سروش، «فربه‌تر از ایدئولوژی، کیان شماره ۱۴، ص ۴.

۲۹- قبلی، صص ۴۰۷.

۳۰- رابرت هابر، «پایان ایدئولوژی». به مثابه ایدئولوژی، «فرهنگ توسعه»، شماره ۹، ۱۳۷۲، ص ۲۷.

۳۱- قبلی، ص ۲۷.

۳۲- آنتونی آربلاستر، پیشین، ص ۵۰۰.

۳۳- عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۶.

۳۴- علی شریعتی. جهان بی‌بی و ایدئولوژی، مجموعه آثار ۲۳، تهران: شرکت انتشار، ۱۳۷۴، ص ۶۴.

35- Jugement de Faite

36- Jugement de Valeur

۳۷- قبلی، ص ۶۳.

۳۸- قبلی، صص ۹۳، ۹۲.

۳۹- قبلی، ص ۹۵.

۴۰- قبلی، ص ۹۸.